۲۲. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۴/۱۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - شنبه، ۱۱ تیر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- نقل ابن حجر از قرائت امام صادق ع در آیه « و اجعلنا للمتقین اماما»
- کلام سید رضی در تعدد قرائات ذیل آیه «واللراسخون فی العلم»
- موافقت شهید با اکثر علماء در انتساب قرائات سبع به وحی
    - اشتباه کتاب التمهید در نسبت انفراد به شهید ثانی
    - جمع شدن روایت حرف واحد با روایت سبعة احرف در ذهن علماء شیعه
    - تواتر قرائات سبع در کلام صاحب مفاتیح الاصول

- توجیه توهین و تخفیف از ناحیه ابن قتیبه سد راه پیشرفت بحث تعدد قرائات
- عدم تناسب توجیه تخفیف و توهین با نزول قرآن توسط ملک وحی
- تفاوت «اُقرئه علی سبعة احرف» و « نزل علی سبعة احرف»
- نظارت روایات «هوّن علی امتی» بر تسهیل در تلاوت قرآن
- اشاره به دو روایت سبعة احرف در منابع شیعه

پیشگفتار (خلاصه)

نقل ابن حجر از قرائت امام صادق ع در آیه « و اجعلنا للمتقین اماما»

> و أمّا ما وقع فی المقام الثانی فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها متواترة إلیه صلی الله علیه و آله و سلم و نقل الإمام الرازی اتفاق أکثر أصحابه علی ذلک کما یأتی نقل کلامه. و قال الشهید الثانی فی «المقاصد العلیة»: إنّ کلاًّ من القراءات السبع من عند اللّه تعالی نزل به الروح الأمین علی قلب سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و علّم الطاهرین تخفیفاً علی الامّة و توهیناً علی أهل هذه الملّة[۱]

«...علی قلب سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و علّم الطاهرین»؛ من نسخه مقاصد العلیه را دیدم، در چاپ آن چیزی نگفته اند که نسخه دیگری هم هست. خود کتاب را نشد ببینم. اما طبق کتابی که در نرم‌افزار بود در پاورقی کتاب چیزی در این مورد نبود که نسخه دو تا باشد. لذا اینکه از کجا آمده هنوز معلوم نیست. «تخفیفاً علی الامّة و توهیناً علی أهل هذه الملّة».

ابتدا تذکراتی که برای جلس قبل است را عرض میکنم. پی جویی مطلبی که عرض میکنم خیلی خوب است، برای من که باعث خوشبختی است. در دو جلسه قبل مطلبی را به فتح الباری ابن حجر نسبت دادم، آقا گفته بودند که من کامل گشتم اما چیزی در فتح الباری پیدا نکردم. در مورد آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ[۲]» بود. من مطمئن بودم که در فتح الباری به نقل از آن کتاب مفصل در قرائات دیده‌ام. خواستم چیزی که در حافظه من جاگذاری شده بود و فحصی که ایشان کرده بودند را عرض کنم. من یادم بود که روایاتی هست که تاویل و تنزیل آنها مربوط به ائمه علیهم‌السلام میشود. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» و «کنتم خیر ائمة». مرحوم شیخ مفید در المسائل السرویه[۳] میفرمایند احتمال دارد که این دوبار نازل شده باشد. از باب تعدد قرائات میگویند. همانطور که خود عامه هم میگویند. شیخ مفید میفرماید «کنتم خیر ائمة» روایت است، نمیتوانیم بگوییم قرآن است. یک خبر ظنی است که لایفید علما. روی فرض هم خود اهلسنت میگویند تعدد قرائات را قبول دارند، لذا میگوییم این هم تعدد نزول دارد. یعنی دوبار نازل شده. جبرئیل اقراء کرده، «خیر امة» و بار دیگر در عرضه‌هایی که داشته اقراء کرده «کنتم خیر ائمة». این را مرحوم شیخ مفید فرموده‌اند.

خب محتوای این آیه شریفه امامت بود و در ذهن من بود. در فتح الباری ابن حجر همین سنخ مطلب را دیده بودم. این در ذهن من بود که شیخ مفید آن را آورده‌اند و فتح الباری هم از امام آورده بودند. آن چه که درحافظه من جاگذاری شده بود که آقا هم تذکر دادند را خواستم خدمت شما هم بگویم که

معلوم باشد. ببینید دو آیه است که هر دو هم به معصومین علیهاالسلام مربوط است. یکی «کنتم خیر ائمة/ امة»، آیه دیگر این است «و اجعلنا للمتقین اماما»[4]. معروف است که امام در آن حدیث میفرمایند ما را برای متقین امام قرار دهد؟! این چهجور دعائی است. حضرت فرمودند «و اجعلنا من المتقین اماما». خب این هم مربوط به امامت معصومین علیهاالسلام است. در ذهن من این دو آیه جاگذاری شده بود. این دومی در فتح الباری هست. عینی فتح الباری ابن حجر از قرائت امام صادق علیهاالسلام نقل می کند از کتاب البحر الکبیر می آورد.

تگ: احتجاج به امامت، احتجاج به قرائات، ابن حجر،

شاگرد: قبلاً هم این را بیان کرده بودید.

استاد: بله، ولی چون در مباحثه «کنتم خیر ائمة» را خواندم بهخاطر مخلوط شدن حافظه من بود. خواستم تذکر بدهم آن چه که در فتح الباری است این است: «و اجعل لنا من المتقین اماما». قرائتی است که ابن حجر از امام علیهاالسلام از کتاب خودشان نقل میکنند. از کتاب یکی عالم سنی متبحر در قرائات نقل کرده است. ابن حجر در فتح الباری کار کرده. عینی تقریباً خودش یکی کتاب است. بیش از یک مقاله است. یکی نیم کتابی است. در مورد سبعة احرف و قرائات. چون دیدم ابن حجر مطالب خوبی دارد، کل مطالب او را در یک فایل در فدکیه گذاشتم. با رنگی کردم مواضعی از آنکه میتواند برای شما نافع باشد. لذا اگر نگاه کنید در فدکیه یکی صفحه هست که نوشته ام مطالب ابن حجر راجع به سبعة احرف. یکی از آن همین است که از آن کتاب نقل میکند. پس این یک نکته از مطالبی که قبلاً اشتباه عرض کرده بودم.

---

[1] مفاتح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۱۵

[2]آل عمران ۱۱۰

[3]المسائل السرویه ص۸۳؛ عن الأئمة (ع) أنهم قرءوا كنتم خير أئمة أخرجت للناس و كذلك جعلناكم أئمة وسطا و قرءوا يسألونك الأنفال و هذا بخلاف ما في المصحف الذي في أيدي الناس.قيل له قد مضى الجواب عن هذا و هو أن الأخبار التي جاءت بذلك أخبار آحاد لا يقطع على الله تعالى بصحتها فلذلك وقفنا فيها و لم نعدل عما في المصحف الظاهر على ما أمرنا به حسب ما بيناه.مع أنه لا ينكر أن تأتي القراءة على وجهين منزلين أحدهما ما تضمنه المصحف.

[4] فرقان، ۷۴

کلام سید رضی در تعدد قرائات ذیل آیه «والراسخون فی العلم»

نکته دیگری که بعداً باید بیشتر در موردش صحبت کنیم – وقتی شواهد جدیدی میآید آدم خوشحال میشود- مرحوم سید رضی رضوانالله‌علیه تفسیری دارند؛ حقائق التاویل فی متشابه التنزیل؛ این کتاب ایشان شش جلد است که تنها جلد پنجم آن در دست است. قبلاً هم من برخورد کرده بودم. اولین بار در جایی دیدم که کسی محضر آقای سیستانی رفته بودند و به او تذکر داده بودند. ایشان تذکری راجع به این تفسیر داده بودند. من در ذهنم ماند و دنبال آن هم رفتم. اما یادم نیست که به کجا انجامید. سن من بهگونهای است که کارهای اخیر را فراموش میکنم. ولی آقا که زحمت کشید و گذاشت، مطالب خیلی خوبی در همین یک جلد است. جلد پنجم حقائق التاویل سید رضی رضوانالله‌علیه هست که ذهنیت سید را کاملاً روشن میکند. مطالب خوب و عالیای دارد. چون ممکن است نکات علمی برود، در چند دقیقه یکی از آنها را سریع میگویم، ببینید چقدر زیبا است.

ایشان به بحثی وارد میشوند که در کتابهای قرائت خیلی زیاد در مورد آن نوشته اند؛ بحث الوقف و الابتداء، فن مهم قرائت است. کجا باید بایستید؟ کجا باید وقف کنید؟ کجا باید ابتدا کنید؟ این برای خودش فنی است. مرحوم سید رضی رضوانالله‌علیه در ذیل این آیه شریفه

میفرمایند: «وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ[1]»؛ در اینجا توقف کنیم یا نه؟ وقف است و بعدش ابتدا است؟ یا اینکه عطف است و وقف نیست و در «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛ باید بایستیم؟ کدام یک از اینها است. خود اهلسنت هم از قدیم در اینجا اختلاف داشتند. این جور نیست که شیعه بگوید بلکه خود اهلسنت از قدیم در وقف و ابتدای این آیه اختلاف داشتند.

سید رضی بیانات طرفین را میآورند و بعد میفرمایند که چه مانعی دارد که هر دوی آنها باشد؟! خدای متعال هر دو را اراده کرده. آدم یک فایلی از کلمات بزرگان قرار دهد، برای استعمال لفظ در اکثر از یک معنا. یعنی خدای متعال مشکلی نداشت که بندگانش را به دست اندازی نیاندازد و بگوید «وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، یقولون...» یا اینکه «یقولون» را ابتدا میآورد و میفرمود «وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ و یقُولُ الراسخون فی العلم آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا». اگر «یقول» ابتدا میآمد و جمله فعلیه میشد، دلالتش روشن بود و احدی هم سر آن اختلافی نداشت. «و ما یعلم تاویله الا الله» تمام میشد و بعد «و یقول الراسخون فی العلم».

اما آیه را به این صورت نیاورده است. یعنی آیه را بهصورتی آورده که ذو وجهین است. «وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ»؛ در این توقف کنیم یا نکنیم؟ سید رضی میفرمایند هر دوی آنها. اگر توقف کنید یک معنا میدهد و اگر توقف نکنید معنای دیگری دارد. قبلاً هم از این بحث کردهایم.

در یک کلمه اگر بخواهم بگویم، خداوند در کتاب خودش چه میفرماید؟ میگویی من که بلد بودم بگویم «و یقول الراسخون» و هیچ کسی هم در آن اختلاف نکند. من که به این صورت گفتم برای

چه بود؟ برای یک نکته واضح. صحبت سر چه چیزی و چه کسی است؟ صحبت سر متشابهات است. چه کسی؟ راسخون. حال شما را به خدا، آیا متشابهات در یک سطح است؟ نه. راسخون در علم در یک سطح هستند؟ نه. قرآن کریم بهگونهای عبارت فرموده که همه اینها را سامان میدهد. یعنی شما میتوانید برای تمام درجات متشابه حساب باز کنید و هم میتوانید برای تمام درجات رسوخ در علم حساب باز کنید. تا چطور بخوانید. یعنی اگر «یقولون» را ابتدا بگذارید، مانعی ندارد؛ به این صورت میشود «وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ والراسخون في العلم»؛ یعنی راسخون در علم هم میدانند. خب حال که میدانند کدام راسخون در علم هستند؟ جمله که نگفته همه آنها همه آن موارد را میدانند. فرموده آنها میدانند. تاب این را دارد که بعضی از راسخین بعضی از متشابهات را میدانند. آیا بعضی از راسخین کل آن را میدانند؟ تاب آن را دارد. ولی انعطاف جمله در این است که به این صورت میتواند باشد.

سید رضی فرمودند که هر دوی آنها میشود. بعد چه کار کردند؟ بعد فوری از قول ابو علی فارسی شاهد میآورد. میگویید چطور هر دو میتواند باشد؟همانطور که ابو علی فارسی گفته ما قرائات متعدد داریم و همه آنها صحیح است، همه آنها مراد است. یعنی مراد بودن وقف و ابتدا در آیه شریفه را به حرف ابوعلی فارسی استشهاد کردهاند. ببینید این فضای ذهنی جناب سید رضی است. یعنی فضای ذهنی آنها به این صورت بوده.

---

[۱] آل عمران ۷

موافقت شهید با اکثر علماء در انتساب قرائات سبع به وحی

اشتباه کتاب التمهید در نسبت انفراد به شهید ثانی

عبارتی که داشتیم را آلآن خواندم. الحمد لله همه شما اهل عبارت و کتاب و فهم متون هستید. آلآن این عبارتی که صاحب مفتاح الکرامه فرمودند -فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها متواترة إلیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم- از کلمه «ظاهر» استفاده کردند. نه کلمه نص. دنبال آن فرمودند «و قال الشهید الثانی». این «قال» یعنی ظاهر؟ یا نص؟ این نص است. آن را فرمودند ظاهر و در اینجا فرمودند نص. خب حالا سؤال من این است: آن ظاهری که قبل می‌گویند با این نصی که از شهید ثانی می‌آورند، می‌بینید در عبارت ایشان هماهنگ است یا واگرا و ضد هم هست؟

«فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها متواترة إلیه صلی الله علیه و آله و سلم و قال الشهید إنّ کلّ من القراءات السبع من عند اللّه تعالی نزل به الروح الأمین»؛ یعنی شهید ثانی با اکثر موافق هستند یا مخالف هستند؟ حرف شهید با اکثر موافق است یا مخالف است؟ شما از عبارت بگویید. موافق است. ببینید این ابیات مفتاح الکرامه مرحوم آسید جواد است. اول می‌گویند «فالظاهر اکثر علمائنا» و بعد می‌گویند «قال الشهید». یعنی شهید ثانی با اکثر علماء ما موافق هستند. چرا من این را عرض می‌کنم؟ ببینید گاهی در فضای علمی یک موضع گیری و یک عبارتی در یک کتاب -مخصوصاً اگر محل مراجعه باشد- سبب می‌شود یک فضای علمی روشن نسبی منسی شود. برای آیندگان و کسانی که به آن کتاب مراجعه می‌کنند محو شود.

من آلآن می‌خواستم عبارتی را بخوانم. گفتم شما می‌گویید خب چند بار می‌خوانی؟ اینکه چند بار عرض می‌کنم به‌خاطر همین است که شما ببینید صاحب مفتاح الکرامه می‌گویند که شهید با اکثر موافق هستند اما در عبارتی که مکرر از التمهید خواندم چه می‌گویند؟ من قبلاً عبارت را بیشتر از ده بار خوانده‌ام. اما آن چه که منظور من است، این است که یک کتاب مرجع می‌آید و می‌گوید در همه علماء از اول تا آخر تنها یک نفر که شهید است، می‌باشد. این تفاوت ندارد؟ در اینجا می‌گویند که شهید با اکثر موافق است. عبارت را ببینید:

> هفوة من عظيم
>
> المعروف من مذهب اهل البيت- عليهم السلام-: ان القرآن واحد نزل من عند واحد، و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة كما في الحديث المتفق عليه عن الامام الصادق عليه السلام.و على ذلك سار فقهاء الامامية خلفا عن سلف، لم يشذ عنهم أحد لا قديما و لا حديثا. نعم أخذوا من القراءات المشهورة المتلقاة

> بالقبول لدى عامة المسلمين طريقا الى القرآن الموحى الى النبى صلّى اللّه عليه و آله فقالوا بجواز القراءة بما يتداوله القراء المعروفون، و بذلك صح احاديثهم المروية عن اهل البيت. و عملهم الذى ساروا عليه فى الفقه و الاستنباط.
>
> قال الشيخ ابو جعفر الطوسى- قدس سره-: «ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم: ان القرآن نزل بحرف واحد على نبى واحد، غير أنهم اجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء». و قد عرفت- فى الفصل المتقدم- كلام الحجة البالغ، و الامام الخوئى، و هكذا تجد كلمات علمائنا متفقة فى ذلك فى جميع مصنفاتهم الفقهية و الكلامية و كتبهم فى القرآن و التفسير.
>
> هذا ... و قد شذ كلام غريب من شيخنا الشهيد الثانى زين الدين الجبعى- قدس سره الشريف- ذكر فى كتابه «المقاصد العلية فى شرح الالفية»: «ان كل من القراءات السبع، من عند اللّه تعالى، نزل به الروح الامين على قلب سيد المرسلين صلّى اللّه عليه و آله تخفيفا على الامة و تهوينا على اهل هذه الملة». و اذا الكلام من مثل هذا الرجل العظيم مستغرب جدا و لا يقبل أى تأويل او حمل وجيه.و اظنه قد طرف منه ذلك فى أولياات تآليفه من غير تحقيق- نظير ما كتبه ابن الجزرى فى منجده ثم رجع عنه فى سائر كتبه المتأخرة التحقيقية- و من ثم لا نرى لذلك اثرا فى سائر تآليفه التحقيقية الضخمة التى كتبها متأخرا، كمسالك الافهام فى شرح شرايع الاسلام، و الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية، و غيرهما.
>
> و قد رد عليه الوحيد البهبهانى- فى حاشية المدارك- قائلا:«لا يخفى ان القراءة عندنا نزلت بحرف واحد، من عند الواحد، و الاختلاف جاء من قبل الرواية- إشارة الى حديث الامام الصادق عليه السلام الانف الذى تسلمه الاصحاب بالقبول-». و قال الشهيد الثانى- ايضا-: «ليس المراد بتواتر القراءات ان كل ما ورد من هذه السبع متواتر، بل المراد: انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ، فضلا عن غيرهم، كما حققه جماعة من اهل هذا الشأن».قال سبطه «السيد محمد العاملى»- بعد نقل ذلك عنه-: «هذا مشكل جدا لكون المتواتر لا يشتبه بغيره».قال السيد محمد الجواد العاملى: «و كلام الشهيد الثانى هذا- بظاهره- قد يخالف كلامه السابق، مع انه ذكر الكلامين فى كتاب واحد، و الجمع بينهما ممكن.»
>
> قلت: ذلك دليل على ان كلامه الاول صدر منه من غير تحقيق و لا التفات- عن جد- الى فحواه، و الا فكيف هذا التناقض؟! و لا يخفى عدم امكان الجمع بين الكلامين، و لا بين كلامه الاول و كلام سائر علمائنا الاعلام. فالصحيح: انه من اولياات كتاباته فى الفقه، اذ لم نجد له اثرا فى سائر تآليفه اطلاقا[١]

«هفوة من عظيم»؛ لغزشى از يک شخص بزرگ. آن چيزى که الآن ميخواهم روى آن تأکيد کنم برخى از واژهها است. واژههايى که در کتاب به کار ميرود و سبب ميشود فضاى قبلى نسيانمنسيانشود. يعنى کسانى که تنها اين را با اطمينان ديدند الصل باورشان نميشود که فضاى مفتاح الکرامه دارد ميگويد شهيد با اکثر علماء موافق هستند. اما ايشان چه فرمودند؟

«المعروف من مذهب اهل البيت- عليهم السلام-: ان القرآن واحد نزل من عند واحد، و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة كما في الحديث المتفق عليه عن الامام الصادق عليه السلام»؛ تا اینجا روشن است.

«و على ذلك سار فقهاء الامامية خلفا عن سلف، لم يشذ عنهم أحد لا قديما و لا حديثا»؛ ببینید چه می‌گویند؟ تمام فقهای امامیه را می‌گویند! آن هم شذوذ قدیم و حدیث ندارند. اینها عباراتی است که بار علمی زیادی دارد. تمام فقها –قدیما و حدیثا- بر این رفته‌اند که «لم یشذ عنهم احد». صاحب مفاتح الکرامه می‌گویند اکثر آن را می‌گویند که شهید هم همراه آنها هستند اما ایشان می‌گویند «**لم یشذ**». در ادامه می‌گویند:

«و قد شذ كلام غريب من شيخنا الشهيد الثاني زين الدين الجبعي»؛ شروع کلام به این صورت شد که همه علماء و فقها یک طرف و شهید ثانی هم یک طرف. تفاوت را می‌بینید؟! صاحب مفاتح الکرامه می‌گویند اکثر یک طرف هستند که شهید ثانی هم همراه با آنها است. اما ایشان می‌گویند تمام یک طرف و شهید تنها است. خب این جور عبارت سبب می‌شود که بگوییم کار تمام است، شهید هم که معصوم نبوده. بعد هم توضیح می‌دهند و می‌گویند این برای اوائل جوانی ایشان بوده. البته این قسمتی که می‌گویند برای ما خیلی جالب است: **«و هذا الكلام من مثل هذا الرجل العظيم مستغرب جدا و لا يقبل أي تأويل او حمل وجيه»**؛ اینجا را راست می‌گویند. یعنی شهید عبارتی را به کار برده‌اند که نمی‌توان آن را هیچ کاری کرد. همین مباحثه ما که هفت-هشت سال طول کشیده، یکی از نقاط طعف برای ذهن من طلبه قاصر که خدمت شما نشسته ام، همین عبارت بود که اولین بار در حدائق دیدم. چون صریح است. کلمات علامه را مدام می‌رفتیم و بر می‌گشتیم. خدای ایشان واقعاً چه می‌خواهند بگویند؟! من خودم یادم هست.

«و اظنه قد فرط منه ذلك في أوليات تآليفه من غير تحقيق- نظير ما كتبه ابن الجزري في منجده ثم رجع عنه في سائر كتبه المتأخرة التحقيقية- و من ثم لا نرى لذلك اثرا في سائر تآليفه التحقيقية الضخمة التي كتبها متأخرا، كمسالك الافهام في شرح شرايع الاسلام، و الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، و غيرهما»؛ می‌گویند که در سائر کتبشان هم نیاورده اند و وحید بهبهانی هم ایشان را رد کرده‌اند. بعد سراغ کتاب ما می‌آیند:

«قال السيد محمد الجواد العاملي: و كلام الشهيد الثاني هذا- بظاهره- قد يخالف كلامه السابق، مع انه ذكر الكلامين في كتاب واحد، و الجمع بينهما ممكن»، ایشان می‌گویند:

«قلت: ذلك دليل على ان كلامه الاول صدر منه من غير تحقيق و لا التفات- عن جد- الى فحواه»؛ یعنی گویا التفات جدی نداشته‌اند که از ایشان صادر شده. متوجه نبوده اند که چه می‌گویند «کل نزل من عند الله»! **«و الا فكيف هذا التناقض؟!»**؛ اگر توجه داشتند چطور می‌شد که در یک عبارت و در دو سطر تناقض بگویند؟!

«و لا يخفى عدم امكان الجمع بين الكلامين»؛ به صاحب مفاتح الکرامه جواب می‌دهند.**«و لا بين كلامه الاول و كلام سائر علمائنا الاعلام. فالصحيح: انه من اولیات كتاباته في الفقه، اذ لم نجد له اثرا في سائر تآليفه اطلاقا»**؛ با این برخورد شهید تنها می‌شود. وقتی هم تنها شد دیگر یک نفر است. من که این عبارت را می‌خواندم این را عرض کردم. این سبب می‌شود فضایی که مفاتح الکرامه برای ما باز می‌کنند نسیاً منسیا شود.

---

[1]التمهيد في علوم القرآن، ج۲، ص: ۵۷

جمع شدن روایت حرف واحد با روایت سبعة احرف در ذهن علماء شیعه

خب الآن فرمایش ایشان درست بود یا نبود؟ این هایی که گفتند روالش درست بود و در جایی از آن مشکلی نداشت. فرمودند: «المعروف من مذهب اهل البيت- عليهم السلام-: ان القرآن واحد نزل من عند واحد»، بعد گفتند که فقهای امامیه هم همه همین را میگویند. همه میگویند «ان القرآن حرف واحد». آیا شهید ثانی در این عبارتشان نگفتند؟ یعنی شهید ثانی از عقائد امامیه فاصله گرفتهاند؟ این را برای شما عرض میکنم:

شیخ صدوق عقائد الامامیه دارد. در عقائد الامامیه همین را آوردهاند: «ان القرآن واحد نزل من عند واحد علی نبی واحد». خب پس صدوق قائل به حرف واحد هستند؟ هستند. همه فقها قائل هستند یا نیستند؟ یعنی شهید ثانی در مقاصد العلیه از عقائد الامامیه فاصله گرفتهاند؟ هرگز. شهید هم قبول دارند که حرف واحد است. خب خود صدوق که در عقائد الامامیه این را فرمودهاند، در خصال یک باب باز میکنند؛ باب ان القرآن نزل علی سبعة احرف. خب یک نفر است که میگوید عقائدنا ان القرآن نزل علی حرف واحد، خودش هم دوباره یک باب باز میکند که القرآن نزل علی سبعة احرف. یعنی اینها یک جوری جمع میکردند. شما مطلب مسلم شیعه که حرف واحد است را میآوردی و بعد میگویی همه فقها این را گفتهاند، پس شهید تنها شدند. صاحب مفتاح الکرامه میگویند اکثر علماء ما که امامیه هستند و حرف واحد را قبول دارند، اما میگویند متواتر است.

میخواهم عرض کنم که شروع عبارت و مطلب ایشان درست بود، اما فقط روی حرف واحد تأکید کردند که شیعه وقتی میگوید حرف واحد، مقصودی داشتهاند. از این حرف درست نتیجه نمیشود که شهید تنها هستند. روی حرف صاحب مفتاح الکرامه شهید همراه اکثر هستند.

چون ایشان فرمودند «لم یشذ عنهم واحد»، تکرارهایی نیاز است که سر جایش بد نیست عرض کنم. ببینید خدمت شما سه آدرس داده بودم. از کتاب فقهای که اگر در جواهر بگردید دهها بار میگوید «عن رواندی فی فقه القرآن». یعنی یک کتاب مطرح فقهی است که مثل جواهر به آن زیاد ارجاع میدهد. سه آدرس عرض کرده بودم. عبارات آن را همه دارید. عباراتی است که همه روشن است. «و علی مذهبنا لا يحتاج إلى ذلك لأنا نعمل بالقراءتين[1]»، «و القراءتان إذا صحتا كانتا كآيتين يجب العمل بموجبهما إذا لم يكن نسخ[2]»، «و القراءتان إذا كانتا مجمعا على صحتهما كانتا كالآيتين يجب العمل بهما[3]». این عبارت سوم این است که منظور من است؛ این خیلی جالب است؛ در ذیل یکی آیه سه قرائت مطرح کردهاند و میگویند: «و القراءات الثلاث يجب العمل بها على الوجوه الثلاثة[4]»؛ بسیار فقیهانه. در همان ذیل «یطهرن» هم که قبلاً صحبت کردیم و نمی

خواهم تکرار کنم. در اینجا حتی سر سه قرائت صحبت می‌کنند. ایشان فقیه نیستند؟! حرف واحد را نشنیده بودند؟! از رئوس مذهب امامیه خبر ندارند؟! خبر دارند. صاحب وسائل در کتاب تواتر القرآن چه گفتند؟ فرمودند همانطوری که در مذهب امامیه وارد شده که حرف واحد است، در روایات امامیه این هم وارد شده که سبعة احرف است. این حرف صاحب وسائل است. حرف خیلی خوبی است. بعد هم شروع به جمع کردن کردند که جمع آن بحث علمی می‌شود.

بنابراین اینطور نیست که ما یکی را بگوییم حرف واحد است و خلاص، بعد هم شهید تنها شود. این فقیه بزرگ می‌گوید: «و القراءات الثلاث يجب العمل بها على الوجوه الثلاثة لأن القراءتين فصاعدا إذا صحت فالعمل بها واجب لأنها بمنزلة الآيتين»؛ ملک وحی دوبار آورده. چطور یک آیه را یک بار می‌آورد و این هم دوبار می‌آورد؟ ملک وحی دوبار آورده است. مثل این است که دو تا آیه مستقل از قرآن است. همان که ایشان گفتند مثل بیست قرآن است که در ظاهر اسم، منتسب به بیست راوی از عشرة است[5]؛ بنابراین اینکه بگوییم «لم یشذ منهم واحد» عبارتی است که متأسفانه فضایی که در مفاتح الکرامه بوده را نسیاً منسیاً می‌کند.

---

[1]فقه القرآن ج۱ ص۵۵

[2]همان

[3]همان ص۳۱۰

[4]همان ج۲ ص۲۵۵

[5] با این فرض که هر کدام از قراء عشره، دو راوی داشته باشند که می شود بیست روایت .

تواتر قرائات سبع در کلام صاحب مفاتیح الاصول

قبل از اینکه حدیث را بخوانیم از مفاتیح الاصول بگویم؛ ایشان فعلاً مقابل اکثر را نگفته اند. فرمودند «فالظاهر من کلام اکثر علمائنا»؛ این اکثر چه کسانی هستند و مقابل آنها چه کسانی هستند؟ مرحوم سید مجاهد -آقازاده صاحب ریاض هستند- در مفاتیح الاصول که یکی از جانانه‌ترین کتابهای اصولی است -رضوان‌الله‌علیه- صفحه ۳۲۲ می‌فرمایند:

«مفتاح اختلفوا في أن القراءات السبع المشهورة هل هي متواترة أو لا على أقوال[۱]»؛ برای من هم جالب بود. یک تفسیری برای اهلسنت هست که متأخر است. در سایت هم هست. چون مورد قبولشان بوده-سلفی بوده- در سایت هم هست. به نام التفسیر القاسمی. ظاهراً سوریه ای است که متأخر هم نوشته شده. دیدم که ایشان ظاهراً خوشش آمده، می‌گوید «قال السید الطباطبائی في مفاتيح الأصول..»؛ کل بحث مفصل مفاتیح الاصول را در تفسیرش آورده است. اول هم می‌گوید مطلب خوبی در آن جا هست که بعداً برای شما می‌آورم. کل بحث را آورده و چیزی هم نگفته است. این هم از چیزهای جالب بود. همینطور هم هست. یعنی سید مجاهد از صاحب مفاتح الکرامه قویتر برخورد می‌کند.

می‌گویند که سه قول داریم. قول اول چیست؟ چقدر روشن! اول ما مفاتیح را بخوانیم و بعد عبارت التمهید را بخوانیم.

«**الأول أنها متواترة مطلقاً**»؛ قرائات سبع متواتر هستند. فوری همین عبارت شهید را اضافه می‌کنند که نتوانیم هیچ کاریش کنیم.«**و إن الكل مما نزل به الروح الأمين**»؛ این عبارت را چه کار می‌توانیم بکنیم؟ این قول اول است. بعد هم خودشان همین را تقویت می‌کنند. بعد از اینکه دو-سه صفحه بحث می‌کنند می‌گویند:«**و التحقيق أن يقال إنه لم يظهر دليل قاطع على أحد الأقوال في المسألة نعم يمكن استظهار القول الأول**[۲]»؛ یعنی وقتی در مقام ترجیح بر می‌آیند قول اول را استظهار می‌کنند که «کل مما نزل به الروح الامین».

و لذا در نصوص فی القرآن صاحب مفاتیح را از علمائی محاسبه کرده‌اند که قائل به تواتر الی رسول الله هستند. در نصوص فی علوم القرآن که در ده جلد جمع‌آوری کرده‌اند. در جلد نهم آن راجع به تواتر قرائات بحث می‌کنند. علماء را رده‌بندی کرده‌اند. شاید حدود شصت نفر اسم برده‌اند که قائل به عدم تواتر هستند. درحالی‌که این جور نیست. بیست و چهار نفر هم اسم برده‌اند که قائل به تواتر این چنینی هستند.

شاگرد: از شیعه نام می‌برند؟

استاد: بله، اسم برده‌اند. درحالی‌که اینطور نیست. نسبت به مواردی‌که ذکر کرده‌اند ما از ایشان تشکر می‌کنیم. مثلاً آقای شعرانی و حاج آقای حسن زاده که عبارتشان محکم بود. نمی‌دانم عبارت علامه را هم پیدا کردی یا نه. ایشان از نهایه علامه نقل کرده بود. عبارت مهمی بود که حاج آقای

حسن زاده نقل کرده بودند. «و انکار الجاهلین لایقدح فی اجماع المسلمین». نمیدانم که شما پیدا کردید ای نه؟ ایشان صاحب مفاتیح را هم از دستهای آوردهاند که قائل به تواتر هستند.

حال من میخواهم مقابلش را بگویم. مقابل اکثر را صاحب مفاتیح فرمودهاند. در قول اول که فرمودهاند تواتر است، میفرمایند:

> و هو للعلامة في المنتهى و التذكرة و النهاية الإحكام و غاية المأمول و ابن فهد في الموجز و المحقق الثاني في جامع المقاصد و الشهيد الثاني في الروضة و المقاصد العلية و المحدث الحر العاملي في الوسائل و المحكي عن الفاضل الجواد و في الصافي أنه أشهر بين العلماء و الفقهاء و في شرح الوافية لسيد صدر الدين معظم المجتهدين من أصحابنا حكموا بتواتر القراءات السبع و قالوا إن الكل مما نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله و في الحدائق ادعى أصحابنا المتأخرون تواتر السبع و في شرح المفاتيح لوالدي العلامة دام ظله العالي دعوى مشهورة بين أكثر علماء العامة و في كلام بعض الأجلة أن أكثر علمائنا على أن كل واحد من السبعة المشهورة متواترة و في التفسير الكبير للرازي ذهب إليه الأكثر من الثاني..[۳]

این قول اول بود. قول دوم چیست؟ قول دوم این است که درجایی‌که جوهر کلمه است، متواتر است؛ «ملک، مالک». اما جایی که ادائات است مانند مد و اماله ، متواتر نیست. این هم قول دوم. قول سوم که مقابل اکثر است: میفرمایند:

> الثالث أنها ليست بمتواترة مطلقا و لو كانت من جوهر اللفظ و هو للشيخ في التبيان و نجم الأئمة في شرح الكافية و جمال الدين الخوانساري و السيد نعمة اللّه الجزائري و الشيخ يوسف البحراني و السيد صدر الدين و جدي قدس سره و والدي العلامة دام ظله العالي و المحكي عن ابن طاوس في كتاب سعد السعود و الرازي و الزمخشري و إليه يميل كلام الحرفوشي للقول الأول وجوه منها تضمن جملة من العبارات دعوى الإجماع عليه ففي جامع المقاصد قد اتفقوا على تواتر السبع و في الروضة قد أجمع العلماء على تواتر السبع و في المدارك و الذخيرة قد نقل جمع من الأصحاب الإجماع على تواتر القراءات السبع انتهى[۴]

«الثالث أنها ليست بمتواترة مطلقا و لو كانت من جوهر اللفظ و هو للشيخ في التبيان»؛ سید نعمت الله جزائری به ابن طاووس نسبت دادند اما ایشان میگویند که مقابل ما چه کسی هستند؟ شیخ در تبیان که ان شاالله مفصل در عبارت شیخ بحث میکنیم.ایشان میگویند: شیخ در تبیان گفته‌اند که مطلقاً متواتر نیست. این نسبتی است که در اینجا داده میشود. اینکه سر میرسد ای نه ان شاءالله بحث میکنیم. این را برای این خواندم تا ببینید.

«و نجم الأئمة في شرح الكافية و جمال الدين الخوانساري و السيد نعمة اللّه الجزائري و الشيخ يوسف البحراني و السيد صدر الدين و جدي قدس سره»؛ جد امّی ایشان وحید بهبهانی هستند.**«و والدي العلامة دام ظله العالي»**؛ صاحب ریاض،**«و المحكي عن ابن طاوس في كتاب سعد السعود و الرازي و الزمخشري و إليه يميل كلام الحرفوشي**

»؛ این سه تا را می‌گویند و بعد شروع می‌کنند به استدلال کردن. مفصل هم صحبت می‌کنند و برای هر کدام ادله را می‌آورند. در آخر می‌گویند:**«و التحقيق أن يقال إنه لم يقم دليل قاطع على أحد الأقوال في المسألة»**؛ دلیل برندهای نیست. بعد می‌گویند:**«نعم يمكن استظهار القول الأول...»**.

اندازه‌ای که در ذهن قاصر من طلبه هست، می‌شود. با توجه به شواهدی که ما در این مباحثه هفت-هشت سال رسیدیم، الآن که آسید محمد به محکمی مقابل جدشان و پدرشان حرف می‌زنند و قول اول را استظهار می‌کنند، اگر آن شواهد را می دیدیدن خیلی محکم تر حرف می‌زدند. ببینید چطور محکم حرف می‌زنند؟! کسی است که مقابل پدر و جدش به این صورت حرف می‌زند. می‌گویند:

> نعم يمكن استظهار القول الأول للإجماعات المحكية المعتضدة بالشهرة العظيمة بين الخاصة و العامة و المؤيدة بالمروي عن الخصال المتقدم إليه الإشارة و غيره مما ذكر حجة عليه و لا يعارضها خبر الفضيل و زرارة لقصور دلالتها جدا فإن المناقشة في حديث نزل القرآن على سبعة أحرف جار فيها كما لا يخفى و لا يقدح فيها ما ذكره السيد نعمة الله و الرازي و غيرهما مما ذكر حجة على القول الثالث كما لا يخفى على المتدبر[۵]

«نعم يمكن استظهار القول الأول للإجماعات المحكية»؛ که صاحب مفتاح الکرامه گفتند «تواتر نقل الاجماع».

«المعتضدة بالشهرة العظيمة بين الخاصة و العامة و المؤيدة بالمروي عن الخصال المتقدم إليه الإشارة»؛ که فرمودند «نزل القرآن علی سبعة احرف».

می‌گوییم فضیل که گفت حرف واحد است و دیگری گفت «انما الاختلاف ...»، ایشان می‌گویند: **«و لا يعارضها خبر الفضيل و زرارة لقصور دلالتها جدا»؛** ببینید چطور محکم می‌گویند! یعنی وقتی در مقام معارضه بین دو حدیث می‌آیند، می‌گویند «لقصور دلالتها جدا». این حرف سید است. یعنی یک عبارت محکمی را وسط می‌آورند که شما خیال نکنید که تمام شد و همه گفته‌اند «حرف واحد». در این فضا قصور دلالت دارد و ولی اصل روایت و محتوایش را کسی منکر نیست .

«فإن المناقشة في حديث نزل القرآن على سبعة أحرف جار فيها كما لا يخفى»؛ همان اشکالی که شما می‌خواهید در آن طرف تعارض بکنید در این طرفش هم هست.

«و لا يقدح فيها ما ذكره السيد نعمة الله و الرازي و غيرهما مما ذكر حجة على القول الثالث كما لا يخفى على المتدبر»؛ به این ختم می‌کنند. این هم برای مفاتیح.

---

[1]مفاتیح الاصول ۳۲۲

[2]همان ۳۲۵

[3]همان ۳۲۲

[4]همان

توجیه توهین و تخفیف از ناحیه ابن قتیبه سد راه پیشرفت بحث تعدد قرائات

من عبارت شهید را عرض بکنم. فرمودند:

> و قال الشهید الثانی فی «المقاصد العلیة»: إنّ کلاًّ من القراءات السبع من عند اللّه تعالی نزل به الروح الأمین علی قلب سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و علّم الطاهرین تخفیفاً ً علی الامّة و توهینا ً علی أهل هذه الملّة[1]

اگر مقصود ایشان علت غائی به‌معنای «ما یترتب الاثر» است، قبول داریم. آیه شریفه چه می‌فرماید؟ می‌گوید اهل فرعون آمدند حضرت موسی را گرفتند. برای چه گرفتند؟ «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا[2]». حال آنها برای این گرفتند یا نگرفتند؟ آیه می‌فرماید گرفتند تا عدو آنها باشد. درحالی‌که آنها او را نگرفتند که عدوشان باشد! می‌گوییم «لیکون» غایت متفرع بر یک کار است. نه علت غائی. غایتی که برای اقدام، علیت دارد این نبود. یا مثل می‌فرماید: «ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلاّ فِي كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرٌ[3]، لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ[4]»؛ یعنی غایت نوشتن این بود؟! غایت که این نبود. هر فهمی این را می‌فهمد. «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ» از آثار آن نوشتن ما است.

شاگرد:«اجمعوا للفناء و ابنوا للخراب[5]».

استاد: بله، علت غایی آن هرگز «للخراب» نیست. آن را برای بقا و حیات می‌سازند. اما « لدود للموت » مثال زیاد دارد.

لذا اگر معنای «توهین» این است، ما حرفی نداریم. خیلی واضح است. یعنی یکی از آثار نزول قرآن کریم بر «سبعة احرف»، توهین است. اما اگر شما بخواهید فضای عجیب و غریبی که ابن قتیبه در آن خیلی نقش داشت، را بررسی کنید، مطلب دیگری می‌شود. من اینها را بررسی کرده‌ام و در

ذهنم خاطراتی ماندہ است. ابن قتیبہ 270 وفات کردہ. تاویل مشکل القرآن نوشتہ است. حرفهای او هم در دستها بودہ؛ وجوہ احرف سبعة کہ ابن جزری میگوید و من مدت ها روی آن فکر میکردم، او گفتہ است. قرنها قبل از ابن جزری او گفتہ است. بعد هم ابوالفضل رازی گفتہ است. این مهم است. یکی از سختترین مواضع بحث همین است.

بحث تحقیقی و ثبوتی سبعة احرف میخواهد جلو برود، تا میخواهد فضای بحث دقیق شود، تهوین و تخفیف را جلو میاندازند. تمام شد! یک جور حالت اقناعی برای بحث حدیثی میشود و بعد محو میشود و صورت مسأله پاک میشود. این تهوین و تخفیف در بعض شرائط دقت بحث علمی درد آور است. حالا ما مردہ و زندہ، بعد یاد من میکنید. حالا اینکہ شهید فرمودهاند اقتباس از عبارت ابن جزری در النشر است.

---

[1]مفاتح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۱۵

[2]القصص۸

[3]الحدید ۲۲

[4]همان ۲۳

[5]نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۴۹۳

عدم تناسب توجیه تخفیف و توهین با نزول قرآن توسط ملک وحی

الآن می‌خواهم عرض کنم؛ «نزل القرآن توهینا»، در اینجا تناسب حکم و موضوع هست؟ عبارت را ببینید؛ نزل به الروح الامین؛ این قرائات را ملک وحی آورده، چرا؟ چند بار خوانده برای اینکه ما راحت باشیم! خب اینها با هم تناسب دارد که او چند بار وحی را نازل کند، آن هم برای اینکه ما راحت باشیم؟! خب او یکی از آنها را بیاورد و بعد به ما اجازه بدهند که ما چند جور بخوانیم. این جور نیست که چون ما می‌خواهیم راحت باشیم چند جور بیاورد. راحت بودن ما منوط به این نیست که او چند بار بیاورد. اصلاً نزول مَلَک، حکم خودش را دارد. تناسب نزول ملک وحی، آن هم بر قلب پیامبر خدا مناسبت دارد با لیلة القدر، دستگاه عالم، معارف دین، قرآن کریم، تحدی قرآن برای ازل و ابد. نزول برای اینها است. حالا ما می‌گوییم برای اینکه شما راحت باشید! بگوییم «هلم، تعال، اقبل»؟! خب اینها که با هم تناسب ندارند.

اگر ما می‌گوییم ملک وحی نازل کرده، نزول ملک وحی در مقام خواندن ما نیست که بگوییم ما می‌خواهیم آسان بخوانیم و او چند بار آمد. ملک چند بار آمد برای اینکه ما آسان بخوانیم. این تناسب ندارد. این از آثار آن است.

شاگرد: این قسمتی که می‌فرمایید درست است. یعنی اصل جوهره آن این اقتضاء را داشته. خب یک نکته آن هم ممکن است تخفیفا باشد.

استاد: خب لازم نیست که دوبار بیاید. من الآن عرض می‌کنم. ساده‌ترین راه‌ش این است... .

شاگرد۲: به نظر می‌رسد چون تخفیفا را در فضای قرن اول و دوم تفسیر می‌کنید این قدر سست می‌شود. اما اگر در معنای درست خودش ببریم اینگونه می‌شود که اگر قرار باشد تمام قرائات به‌صورت جدا جدا و آیه بیاید نگهداری آن برای امت ناممکن می‌شود. همین که هفت قرائت است، حفظ و نگهداری آن خیلی راحت می‌شود. لذا اینکه هفت قرائت آمد تخفیف و توهین بر امت است. یک آیه را حفظ می‌کنید و هفت قرائت مختلف هم دارد. وقتی یک آیه هست، من پنج قرائت دیگر آن را هم می‌دانم. یعنی با یک آیه پنج آیه حفظ کرده‌ام. درحالی‌که اگر می‌خواستم تک‌تک اینها را حفظ کنم، باید پنج آیه را حفظ می‌کردم.

شاگرد: بیان ساده‌تر همان «ضَعف» و «ضُعف» است که می‌گفتیم به زبان بچرخد و... . این ممکن است تأثیرگذار باشد. همان را نازل می‌کند که یک قومی با این راحت‌تر هستند و قومی با آن راحت‌تر هستند. می‌توانیم حیثی نگاه کنیم.

تفاوت «اَقرئه علی سبعة احرف» و « نزل علی سبعة احرف»

استاد: کلمه تخفیف و تهوین متخذ از روایات است که نوعاً برای اهلسنت است. سه کلمه داریم؛ چون فضای این، فضای روایات است؛ اصلاً متخذ از روایات است. خودشان همین جوری که نگفته اند. ما در روایات این باب سه واژه داریم. یکی همینی است که الآن میخواهیم بخوانیم؛ یکی «وسّع علی امتی»، یکی «ای رب خفّف علی امتی» و یکی « ای رب هوّن علی امتی». در خواستهایی است که در روایات آمده. وقتی که پیامبر خدا در معراج بود و در خواست کردند، این تعبیرات از حضرت نقل شده است؛ وسّع، هوّن، خفّف.

منظور از «هوّن» و «خفّف» چیست؟ ما باید آن جا را ببینیم تا این تهوین را هم ببینیم. آیا مربوط به نزول ملک وحی است؟ روایات را ببینید. خیلی جالب است. روایتی-روایات خودشان- که میگوید «نزل القرآن علی سبعة احرف» ناظر به اقرائاتی است که حضرت متعدد اقراء کردند. روایاتی که «هوّن و خفّف» دارد، دنبالهٔ اش اینطور نیست که به جای «اقرئه علی سبعة احرف» بگویند «نزل علی سبعة احرف». بلکه میگوید «اقرئه علی سبعة احرف». آیا تفاوت هست یا نیست؟

نظارت رواياتِ «هوّن علی امتی» بر تسهیل در تلاوت قرآن

عرض من این است: در روایات حوزه‌های ظریفی هست که با هم مخلوط شده است. «نزول علی سبعة احرف» و «اقرئه علی سبعة احرف» دو حوزه است. چه جور حوزه‌ای است؟ یک وقتی است که می‌گویی‌م در امت من پیرمرد هست، بچه هست، با سواد هست، بی سواد هست، همه می‌خواهند نماز بخوانند، لذا می‌گویی «هوّن علیه‌م». «هوّن» یعنی چه؟ یعنی فرمایش آقا؟ یعنی هفت آیه است که نمی‌توانند آن‌ها را حفظ کنند؟ این‌که مقصود نیست. «هوّن» یعنی این‌ها غلط می‌خوانند. در آن تعبیری هست که میان آن‌ها پیرمرد هست، طفل هست؛ آیا یعنی طفل نمی‌تواند پنج آیه را حفظ کند؟ خب همانطور که ده آیه را حفظ می‌کند این پنج تا را هم حفظ می‌کند. بلکه یعنی نمی‌تواند بخواند. کلام خدا را در تلاوت خراب می‌کند. اگر خدای متعال سخت بگیرد و حرف واحد باشد، اگر او یک حرف کلام خدا را تغییر بدهد معاقب است.

لذا «هوّن» به چه معنا است؟ یعنی وقتی این‌ها کلام تو را تلاوت می‌کنند، بر آن‌ها سخت نگیر. نه این‌که به این معنا باشد که کتاب تو بر هفت وجه بیاید. «هوّن علیه‌م»، یعنی «اقرأ علی سبعة احرف». این سبعه یعنی لهجه‌ها. هر کسی با لهجه خودش می‌خواند.

شاگرد: یعنی مثلاً این عادت به اماله دارد، سخت نگیریم و بگذاریم با اماله بخواند.

استاد: بله، یا دیگری اصلاً نمی‌تواند اماله بکند. هوّن؛ مشکلی نداشته باشد. این خیلی روشن است. یعنی تلاوت عرف عام وقتی می‌خواهد حکایت بکند؛ تلاوت همان حکایت کلام ملک است. ملک وحی یک کلامی را آورده و من می‌خواهم کلام او را بخوانم، چطور بخوانم؟ همانطوری که او بر حضرت آورده است. این خیلی سخت است و اگر رعایت نکنیم معاقب می‌شویم... .

شاگرد: یکی زبانش این طور است که «ال» را «ام» می خواند . « امن امبر امصیام فی امسفر » .

استاد: او خودش بخواند. به لهجه‌ای که خودش راحت است، بخواند.«فَٱقْرَؤُاْ ما تَيَسَّرَ مِنْهُ[1]»؛ یعنی چه؟ «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ[2]». تیسر یعنی هر چه که می رسید بخوانید که معنای واضح آن است. یک معنای آن این است: «تیسّر فی تلاوتکم و فی ادائکم». «فَٱقْرَؤُاْ ما تَيَسَّرَ مِنْهُ »؛ یعنی «کان یسرا فی لسانکم». صبر نکنید که بگویید الآن از آسمان بر من عذاب نازل می‌شود. چون کلام خدا را تغییر داد.«إن سيء بلال عند الله شين». حتی روایت دیگرش هم هست. در کافی شریف است یا در جای دیگر. کسانی که قرآن می‌خوانند و غلط می‌خوانند، ملک می‌آید درست آن را به آسمان می‌برد. این یعنی خداوند سخت نگرفته است. و الا کاری نداشت از روز اول شارع بفرماید کسانی که قرار است قرآن را غلط بخوانند دور قرآن نروند؛ قرآن کلام من است، باید محفوظ بماند، محکم بماند، هر کسی که قرار است غلط بخواند سراغش نرود. کاری نداشت که این دستور را بدهد.

اما می‌بینیم نه.

شاگرد: هفت حرف را بعضی به هفت لهجه معنا کرده اند.

استاد: قاسم بن سلاّم کتابی دارد؛ از متقدمین است. اینها را توضیح می‌دهد. طبری هم در مقدمه تفسیر هم این را می‌گوید. می‌گوید کل لهجه‌های عرب هفت تا است. اسم می‌برد. مقدمه تفسیر طبری مقدمه خوبی است. خیلی هم مفصل است. اینها را توضیح می‌دهد. اگر صحبت لهجات است،هوازن و بنی تمیم و سائر لهجات را اسم می برد که این ها طبق آنها است.

شاگرد: هفت تا را می‌گویند اما وقتی می‌شمارند شش تا است.

استاد: اصلاً برخی گفته‌اند این هفت یعنی زیاد. علی سبعة احرف یعنی لهجات عرب هرچه می‌خواهد باشد. آیه شریفه چه می‌فرماید؟ «وَلَوْ أَنَّما في الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ[3]»؛ این سبعه یعنی خیلی زیاد. نه اینکه اگر ثمانیة ابحر شد، دیگر می‌توان شمرد. آن جا گفته‌اند که مقصود از سبعه یعنی خیلی زیاد. عده‌ای هم در سبعة احرف این را گفته‌اند که یعنی خیلی زیاد.

شاگرد۲: معلوم نیست که این وجه خیلی درست باشد.

استاد: بله، قبلاً از این صحبت شد. ولی در اینکه هفتاد وجه برای سبعة احرف گفته‌اند، بدون اغراق می‌توان گفت که بالای بیست-سی مورد از آنها درست است. یعنی وجوهی است که شارع مقدس با نفس قدسیای که محیط بر زمان و مکان است، همه را اراده فرموده است. چون اینها وجوه صحیحه ای است. یک وجه محوریای دارد که جای خودش است. چرا؟ چون اینها وجوه صحیحه است. یک وجه محوری دارد که جای خودش است، ولی وجوه صحیحه ای دارد که چه مانعی هست که همه اینها مراد باشند.

شاگرد: روایاتی هست که می‌گوید در ماه رمضان هر چه قدر می‌توانید قرآن بخوانید و اشتباه هم بخوانید ملک اصلاحش می کند این روایات به ماه رمضان ارتباط دارد ولی کلام شما مطلق است .

استاد: ببینید اگر مفهوم داشت از افراد روشن ولو کان لبان بود. یعنی اگر مفهوم داشت بین مشترعه و مسلمین صدایش مثل توپ می‌پیچید. غیر از ماه مبارک غلط نخوانید. و حال اینکه اصلاً اینطور نیست. احدی نمی‌گوید اگر در ماه مبارک به غلط قرآن خواندید طوری نیست، و در غیر ماه مبارک مشکل دارد. آن آقا گفته بود من ماندهام؛ وقتی در خانه قرآن می‌خوانم هیچ غلط نمی‌خوانم. اما وقتی درمجلس می‌خوانم مرتب از من غلط می‌گیرند! خب حالا اگر اینطور بود که فقط در مجلس بخوان در خانه نخوان و تمام. یعنی این یکی از روشن‌ترین مصادیق قاعده ولو کان لبان است. لذا مفهوم ندارد. آن در مقام تشویق است. می‌خواهد بگوید بخوانید. این شبهه به ذهن شما نیاید که باعث شود شما قرآن را کم بخوانید.

---

[1]المزمل ۲۰

[2]القمر۱۷

[3]لقمان ۲۷

اشاره به دو روایت سبعة احرف در منابع شیعه

در این دو دقیقه میخواهم راجع به روایت چیزهایی را بگویم. شما هم مراجعه کنید. بحث تهوین و تخفیف مانند. یعنی هنوز در حوزههای سبعة احرف مطالب خوبی هست. حوزه تلاوت عوام یک دسته از روایات را به خودش اختصاص میدهد. حوزه نزول ملک به تناسب حکم و موضوع حوزه دیگری را به خودش اختصاص میدهد. ملک مادام آمده که من «ام امبر امصیام» بخوانم؟! چه لزومی دارد؟! اصلاً لغو است که ملک دوباره بیایی تا لغت بنی تمیم را بر او بیاورم که آسان باشد. خب شما یک قرائت میآوردی و به او اجازه میدهدی که اینطور بخواند. حوزههای دیگری هم هست که الآن وقت میگذرد.

ببینید ایشان دو روایت را میآورند. میخواهیم سندهای این دو روایت را بررسی کنیم. من اشارهای را عرض کنم. روایت اول معروف به ضعف سند است. خب ما هم حرفی نداریم، از حیث ضوابط مشکلی ندارد. اما آن اندازهای که معروف هست، ضعیف هست یا نیست؟ ان شاءالله منزل تشریف بردید سند را نگاه کنید. یک وقتی است که میگوییم سند عامی است. سند به بیت علویین میرسد؛ از ذریه امیرالمؤمنین علیهالسلام و در کتاب او است؛ عیسی بن عبد الله هاشمی. این یکی است که برای روایت اول است. ان شاءالله سند آن را ببینید. روایت دوم حماد است. روایت حماد را هم میگویند که ضعیف است. چون مجهول است. چون مجهول است پس ضعیف است. مجهول به محمد بن یحیی صیرفی است؛ محمد بن یحیی الصیرفی مجهول لم یوثق. خب حالا مجهول هست یا نیست؟ من این نکته را عرض کنم ببینید که وجه آن چیست؟ من چند نکته دارم که الآن نمیرسم عرض کنم. در نرمافزار درایة النور، اساتیدی که افاده کردهاند و کار کردهاند راجع به محمد بن یحیی صیرفی که در کتب مرحوم مجلسی و کتب فقهی از قدیم تا حالا میگفتند مجهول است پس روایت او ضعیف است، در این نرمافزار میگویند محمد بن یحیی صیرفی همان محمد بن یحیی الخزاز است که جلیل القدر است، نجاشی میگوید ثقةٌ عینٌ. این را از کجا میگویند؟ برای فردا تحقیق کنید. من پیدا نکردم که استدلال آنها برای اینکه در نرمافزار محمد بن یحیی صیرفی را با محمد بن یحیی خثعمی یکی نگرفته اند، چیست. در نجاشی محمد یحیی دو نفر هستند که پشت سر هم آمدهاند. در نرمافزار با او را با دومی یکی گرفتهاند. ممکن است حتی اولی باشد. مرحوم آقای خوئی میگویند که سه تا هستند. میگویند یکی از آنها مجهول است.

شاگرد: اسناد شیخ صدوق را نگاه کردید؟ معمولاً علت آن را مینویسند.

استاد: اگر توضیحی هست، بفرمایید[1].

والحمد لله رب العالمین

---

[1]سؤال در مورد استخاره؛ شاگرد: در مورد «فَلَمّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِن » چه میفرمایید؟

استاد: من عرض می‌کنم جهات خوبی در آن هست که در مجموع صرف نمی‌کند و به لوازمش نمی ارزد. من تشویق نمی‌کنم. معمولاً وقتی این آیه که می‌آید می‌گویم در مجموع صرف نمی‌کند.